

# انسان اخلاق

محمد (ص) این فرستاده بزرگ خداوند، بشر را نوید می‌دهد که:

«بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»

و در این اخلاق، اندیشه را جایگاهی است والا. اخلاقی زیستن مستلزم اخلاقی نگرستن و اخلاقی اندیشیدن است. جهان بدون تفکر، جهان پوچی هاست.

ای برادر تو همه اندیشه‌ای

مابقی خود استخوان و ریشه‌ای

پیامبر بزرگ معجونی از صفات نیکوست که ذات لایزال الهی به قدر لزوم و به صلاحدید خویش در وجود او به ودیعه نهاده است. پس می‌شود زیستی از نفیس‌ها داشت و نه زیستی با حقارت‌ها. پیامبر پرتوی از صفات الهی است و شناخت او، پرورش نیکی‌ها در جهان انسانیت. در شناخت او باید کوشید (و اندیشید) به قدر توان، که شناخت پیامبر در حد ادراک هر کس نیست.

نقش او را کی بیابد هر شغال

بلکه فرع نقش او یعنی خیال

نقش او بر روی دیوار ار فتد

از دل دیوار خون دل چکد

با الگو گرفتن از بهار، بشر باید رشد کند تا به عظمت‌ها برسد. برای رشد یافتن باید اندیشه‌ورزی آموخت و برای متفکر شدن باید آموزش‌ها دید. آموزش‌ها را در عمل باید به رفتار تبدیل کرد. رفتارها را باید سرنوشت کرد و آن‌گاه رفتار نیکوی غربال شده به اخلاقی منتهی می‌شود زینده خلقت نیکوی انسان؛ و محال است ستیزگی چنین انسانی با ارزش‌ها یا همان سیرت و باطن خویش.

گفت پیغمبر که ای مرد جری

هان مکن با هیچ مطلوبی مری

پا به بهار می‌گذاریم. زمستان با قامت رنگارنگش چاره‌ای ندارد جز آنکه سپیدی زیبای خود را به سبزی بهار واگذارد.

بهار می‌آید،

تا زمین و آسمان خندان شود

عقل و روح و دیده صد چندان شود

بهار با خود نعمت‌های فراوان به طبیعت ارزانی می‌کند که خوشی و نعمه بلبان، کزوفر جهانیان را صلا دهد.

واجب آید چون که آمد نام او

شرح رمزی گفتن از انعام او

پابه‌پای بهار رشد می‌کنیم و می‌اندیشیم و خالق زیبایی‌ها را ستایش می‌کنیم و از لحظه‌لحظه‌های آن بهره می‌گیریم و باز رشد می‌کنیم. ویژگی بهار، رشد است و بزرگ شدن و به ثمر نشستن. معجزه بهار، ساختن و پروریدن است. زمین دوباره دامن نور را گسترده‌تر تجربه می‌کند و امکان تلاش بیشتر میسر می‌شود. بهار می‌آفریند و در آفریده خود جلوه می‌کند. بهار نور در نور است و نمادی است از نور پیامبری.

در نورت ای گزیده، ای بر فلک رسیده

من دم به دم بدیده انوار مصطفی را

مخلوقی که در اندر بهار حُسنش، شاخ و شجر به رقص در می‌آیند. پیامبری که در درگاه باری تعالی (بهارجان‌ها) آفریده شد تا نمونه‌ای از پروریده بهار الهی در عالم خلقت باشد و بیش از آنکه آیه‌ای جسمانی باشد، هدیه به بشریت، تحفه‌ای است اخلاقی به جامعه نیازمند حُسن خلق. در بهار الهی، محمد آفریده شده است تا نور معرفت و اخلاق نیکو تزیین شود و تأکیدی است بر نماد بشریت که اگر انسان به زینت اخلاق آراسته نشود، طبیعت او حیوانی است و ترسناک؛ و زمانی که پا به عرصه وجود می‌گذارد،

دنیای مادی، زمانه‌ای می‌سازد زمینه‌ساز دوری جستن نه، بلکه مقابله کردن با مطلوبان حق؛ و برای فرار از این ستیزه‌جویی، تربیت را باید در زندگی ساری و جاری ساخت و از همه موهبت‌های بشری که حکایتگر بهار الهی هستند، باید خوشه چید، اخلاق و اندیشه را در کنار هم رویند و به بار نشانند و از روزنه انوارش بهره برد و این‌ها همه از معبر دنیای بیرونی عبور می‌کند. زندگی را باید با وجهی نیکو درآمیخت و منادیان تربیت را به راه دراز پیش رو متذکر شد. بدون آموزش، پرورش و اندیشه و اخلاق، بخل و حسد و حرص و آز سر بر می‌آورند و دامن بشر را آلوده می‌کنند.

عقل او کم بود و حرص او فزون چون چرا کم دید شد تند و خرون جهان تعلیم و تربیت، جهان رویدن در بهاری است که عقل را به‌عنوان نماد اندیشه استوار می‌کند و در عقل سلیم، روح زیبا می‌بیند و زیبایی می‌آفریند و انسان، نماد تمام‌عیار آفریده‌های الهی می‌شود و آن‌گاه با خضوع و خشوع به آستان ربوبی سر می‌گذارد و می‌گوید:

خوش بنوشم تو اگر زهر نهی در جامم  
پخته و خام تو را گر نپذیرم عامم  
عاشق هدیه نیم، عاشق آن دست توأم  
سُنقر دانه نیم، ایبک بند دامم  
از تُغار تو اگر خون رسدم همچو سگان  
گر من آن را قدح خاص ندانم، خامم  
و از پس آن به هبوط می‌رسد و دست از آستین رستنی‌های زیبای بهار خلقت که همانا پاک زیستن و پاک جستن و پاک بودن باشد، بیرون نمی‌آورد و در جواب هرزه‌رویی‌ها که می‌خواهند رُشدش را تهدید کنند، به آگاهی و اندیشه پناه می‌برد و می‌گوید:

گر تو جایی خفته باشی با خطر  
اژدها در قصد تو از سوی سر  
مهربانی مر تو را آگاه کرد  
که بجه زود، ارنه اژدهات خُورد  
تو بگویی فال بد چون می‌زنی  
فال چه؟ برجه بین در روشنی  
آفت بهار اندیشه‌ها ره به جایی نمی‌برد و اجازه نمی‌دهد جزر و مدهای زندگی او را از حقیقت اصیل دور کند. در نگاه اندیشه‌ورز انسان خوش‌رویی‌ده در نظام خلقت، بد و نیک و زشت و زیبا از چشم معنا می‌یابد و الا ذات دریا را ناپاکی نیست. در نگاه انسان بهاری، جهان رنگارنگ و

بی‌قرار باعث رشد می‌شود، نه جهانی یک رنگ‌تر و آرام‌تر. انسان اندیشه‌ورز می‌داند خوبی در برابر بدی و شجاعت در برابر ترس و حکمت در برابر جهل، مفهوم پیدا می‌کند و زیستن انسان به گونه‌ای نقاشی شده است که او خود به کمک خرد و اندیشه انتخاب کند تا انسانی اخلاقی شود و الا:

علم و حکمت بهر راه و بی‌رهی است  
چون همه ره باشد، آن حکمت تهی‌ست  
همه آفریده‌های الهی وصف حال خود را دارند و کمال معرفت بدون علم و حکمت باطل می‌شود و از این روست که آفریده بی‌همتا می‌گوید: یک ساعت تفکر از هفتاد سال عبادت برتر است.  
و حال، انسان وارسته و آراسته به علم و حکمت می‌داند که روز بی‌گاه است و راه، بس دور؛ و اگر بکوشد به ره بنگرد، می‌داند که ره هموار نیست، پس به ره می‌شود و سپاسمندان به درگاه خالق خود می‌گوید:

مرا گویی که رایی؟ من چه دانم  
چنین معجون چرایی؟ من چه دانم  
مرا گویی بدین زاری که هستی  
به عشقم چون برآیی؟ من چه دانم  
منم در موج دریاهای عشقت  
مرا گویی کجایی؟ من چه دانم  
مرا گویی به قربانگاه جان‌ها  
نمی‌ترسی که آیی؟ من چه دانم  
مرا گویی چه می‌جویی دگر تو  
ورای روشنایی؟ من چه دانم  
مرا گویی تو را با این قفس چیست  
اگر مرغ هوایی؟ من چه دانم

در دنیای امروز، راه‌ها زیادند و رهروها زیادتر. راه‌های علمی، انسان را به عوالم حقیقی بهتر آشنا می‌کنند. جایگاه اصلی علم در آموزش و پرورش و دانشگاه است. این هر دو اگر بخواهند اندیشه‌ورزی و اخلاقی زیستن را به ارمغان آورند، ناگزیر به مصادیقی از علم و حکمت نیاز دارند که انسان را صرفاً مادی نکند. دنیای مادی، ابزاری است که با بهره جستن از آن می‌توان به اخلاقی بهاری، خلاق و زایا دست یافت. با وجود مشکلات امروز در جامعه، به نظر می‌رسد این دو نهاد باید راه پیمودن را به طریقی دیگر بیاموزند.

تشنگان گر آب جویند از جهان  
آب جوید هم به عالم تشنگان

سردبیر

**همه آفریده‌های  
الهی وصف حال  
خود را دارند و  
کمال معرفت  
بدون علم و  
حکمت باطل  
می‌شود و از  
این روست که  
آفریده بی‌همتا  
می‌گوید: یک  
ساعت تفکر  
از هفتاد سال  
عبادت برتر  
است**